شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

۹۰۰ اتوبوس در راه خیابان‌های شهر

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

سال چهاردهم
۱۵ شهریور ۱۴۰۱
۰۹ صفر ۱۴۴۴
شماره ۳۷۵۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۱٪ ↓۱۸° ↑۳۴°

صبح ۲۱ | ظهر ۳۲ | شب ۳۱ | عصر ۲۴

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۲:۲۹:۵۴
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۶:۲۶
- غروب آفتاب ۱۸:۵۲:۴۷
- اذان صبح فردا ۰۴:۴۱:۰۳
- اذان مغرب ۱۹:۱۱:۱۵
- طلوع آفتاب فردا ۰۶:۰۷:۴۷

سُقلمه

در باب اجاره نشینی

هادی حاجتمند
کارگردان سینما

خدا رفتگان شما همه را رحمت کند. مرحوم بابای ما یکی از کارهایی که توی محله مان انجام می داد این بود که در همسایه ها یمان توی کل محله هرکی دنبال خانه جدید می گشت یامی خواست خانه اش را بفروشد یا به اجاره بدهد به بابای من که معتمد محل بود می سپرد و همه هم می دانستند و یکسره در خانه ما جلسه اسکان بود. بعضی وقت ها کسی از طرفین خودش به حضرت حاج آقا هدیه می داد یا هم نمی داد یعنی این کار یک خدمت بود نه محل درآمد. چند سال قبل، توی یک بنگاه املاک برای تمدید خانه اجاره ای ام نشسته بودم قبل از کار من، بنگاه دار داشت با یک خانم میان سال حرف می زد که اصلا این پانصدی که صاحب خانه گذاشته روی اجاره خیلی کم است و این محله قیمت هایش بیشتر از این حرف هاست (البته من در تمام طول این سال ها اجاره نشینی ام همیشه این قید را شنیده ام) و نهایتا زن مجبور شد با اشک، خانه هفتاد متری اش را ۲ میلیون تومان اجاره کند (حدود اسال ۹۶)، دلال برای اضافه کردن یک خط به قرارداد قبلی ۶۰۰هزار تومان ناقابل هم از زن گرفت البته زن از سه کارت بانکی خودش، از هر کدام ۲۰۰هزار تومان کشید تا پول دلالی جور شد. زن که رفت، مرد چهل وپنج شش ساله دلال زنگ زد به صاحب خانه و با چرب زبانی تهوع آوری از موفقیتش در عملیات اضافه کردن اجاره گفت و اینکه الان در این منطقه حداکثر ۲۵۰هزار تومان به قرارداد اضافه می شود و نهایتا شماره کارت داد تا ۶۰۰هزار تومان هم صاحب خانه به کارت دلال بریزد.

حالا دلال روبه روی من نشسته و... هنوز از روی صندلی اش بلند نشده بود که ۴۰۰هزار تومان از من و ۴۰۰هزار تومان از صاحب خانه بنده برای اضافه کردن یک خط به قراردادی که امسال مالیات نداشت دریافت کرد.

یاد دوستی افتادم که توی شهر میلان ایتالیا یک سال خانه اجاره کرد به پول ما ۵۰۰هزار تومان. سال بعد با ۴۰۰هزارتومان تمدید کرد. صاحب خانه مسیحی ایتالیایی گفته بود یک سال عمر خانه ام زیاد شده پس اجاره بهاش کم شده است.

اینجا کشوری است که دم از تولید می زنیم ولی تعداد بنگاه های دلالی مسکن در هر خیابان ۱۰ برابر کتاب فروشی و حتی کباب فروشی هایش است.

آقای #سازمان_بازرسی_کشور هستی؟

مسافر نوشت

آدم و حوا

حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

گرمای ظهر و ترافیک توی شهریور قابل تحمل تر شده است، گوینده رادیو شنوندگان را دعوت می کند به شنیدن تصنیف «تو ای پری کجایی» با صدای حسین قوامی. ناخودآگاه می گویم «به به» و راننده تاکسی هم صدای پخش را بلند می کند و با شروع آهنگ سرش را تکان می دهد.

راننده به اشاره زوج جوانی نگه می دارد و آن ها سوار می شوند. قوامی می خواند «تو ای پری کجایی»

زن گفت: آخ آخ آخ خوبه که این پری بیچاره پیدا نشه! وگرنه این آقای عاشق بعدا براش زندگی نمی ذاره!

مرد جوان گفت: یعنی من برات زندگی نذاشتم؟! منی که از همه زندگی ام به خاطر تو گذشتم، رشته ای که دوست داشتم ول کردم و....

زن گفت: چرا منت می ذاری، مگه عاشق نبودی! مگه من صبر نکردم، مگه من توقعم رو نیاوردم پایین و از خیلی چیزا نگذشتم؟

مرد: این خیلی چیزا همون خواستگارای پول دار و کارخونه داره دیگه که همیشه تو سر من می زنی، اما هیچ وقت نمی فهمی این منم که روح تورو می شناسم، این من بودم که خودت رو به خاطر خودت می خواستم.

زن: پس فکر کردی برای چی باهات ازدواج کردم! چون فکر می کردم من رو بلدی، چون من رومن می بینی ولی الان گاهی من رو اصلا نمی بینی.

تاکسی خواست برای مردی که دست بلند کرده بود توقف کند که مرد جوان گفت: نمی خواد آقای راننده سوار کنی این آقا که پیاده شد دربست برید ملاصدرا.

زن گفت: ببین همین الان بدون اینکه نظر من رو بخوای جای من تصمیم گرفتی، شاید من نخوام برم خونه، شاید بخوام برم قدم بزنم، برم پارکی، کافه ای این دل کوفتی ام باز شه.

مرد: خانم این به خاطر راحتی شماست، این اسمش مراقبته.

زن: این اسمش مراقبت نیست، مگه من بچه کوچیکم، مراقبت یعنی احترام به طرف مقابل، یعنی همراهی.

مرد: هیچ وقت نمی شه فهمید شما زن ها چند چندید! آدم نمی فهمه با چی حالتون خوب می شه با چی حالتون بد، اعصاب از فولاد می خواد

زن: اعصاب فولادی نمی خواد، مغز باشعور می خواد و قلب بزرگ....

راننده محکم زد روی ترمز و گفت: بس کنید بابا، مگه می شه دو نفر عاشق هم باشند و این جوری بگومگو کنند، این طور همو خطاب کنند. بابا برای حرف ها، جمله ها، کلمه هایی که یک روز گفتین حرمت قائل بشین. ناسلامتی یه روزی به هم گفتین دوستت دارم، دوستت دارم یعنی تعهد، یعنی گذشت، یعنی احترام. همش فراموش شد و دود شد رفت هوا؟!... بابا جان بعد فقط حسرتش می مونه.

چند لحظه سکوت بود و فقط صدای قوامی توی تاکسی بود که «شبی کنار چشمه پیدا شو//میان اشک من چو گل واشو»

یک گل فروش دوره گرد کوبید به شیشه؛ «آقا یک شاخه گل برای خانومتون بخرید.» مردجوان نگاهی به گل ها کرد و گفت: آقا همه گل هات رو بده.

اول شخص

سردار بی ستاره

درباره سردار شهید، حاج داوود کریمی هم‌زمان با سالروز شهادتش

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

نیمه خرداد سال ۴۲ بود. مادر داوود تمام روز چشمش به در بود و گوشش به اخبار. شلوغی ها بالا گرفته بود و مأموران حکومت چشم بسته بر روی هر کسی که نام خمینی را فریاد می زد، شلیک می کردند. سابقه نداشت داوود این طور بی خبر تمام روز را از خانه بیرون رفته باشد و تا غروب برنگردد. هوا که داشت به تاریکی می زد، با شنیدن صدای در، قرآن در دستان مادر بسته شد. پشت در، داوود ایستاده بود. با لباس های خون آلود و نفس هایی که به شمارش افتاده بود. همانجا بود که مادر یقین کرد، آرام و قرار جوانش در بی قراری است. مادر بود. خوب می دانست پسرش که در همان هشت سالگی بعد از فوت زودهنگام پدر، مرد شده بود، حالا در چنین شرایط درهم ریخته ای، با حضور در تظاهراتی یک روزه، آرام نمی گیرد. برای امرار معاش قالب سازی می کرد اما خودش را هرگز در هیچ قالب امنی محدود نمی کرد. همین هم بود که چندین سال بعد مؤسس گروه «فجر اسلام» شد که عملیات چریکی بر ضدحکومت پهلوی را طراحی می کرد. چهار پنج سالی گذشت، رفت لبنان. آنجا دکتر چمران بود. راه و چاه را او یاد داوود جوان داد که دست آخر وقتی به ایران برگشت برای خودش یک پا مربی نیروهای چریکی شده بود. جنگ که آغاز شد، در جریان شکست حصر آبادان، کمتر کسی در منطقه جنوب بود که نام داوود کریمی را نشنیده باشد. اما در عملیات والفجر۸، در قالب یک بسیجی گمنام جوشکار در منطقه فاو، داوطلب شد. انگار نه انگار که روزی برای خودش فرمانده سپاه تهران بوده. همانجا بود که اتفاق زرد افتاد و ریه هاش از ذرات هوای مسموم شیمیایی پر شد. آدم پشت میز نشستن نبود اما عوارض شیمیایی شدن، از او آدم دیگری ساخته بود. رفت شرق کشور و مسئولیت مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر، او را به خود مشغول کرد. بیماری اش که شدت گرفت ناچار و مغموم، برگشت تهران و بار دیگر در محله کودکی اش نازی آباد زندگی کرد. لباس نظامیگری را به دیوار آویخت و روپوش کارگاه قالب سازی اش را دوباره بر تن کرد. اگر دردها و سرفه ها امان می داد، رنج سفر تا آلمان را به جان نمی خرید. اما علم پزشکی مرهمی برای رنج های جسمانی داوود نداشت. دلتنگی برای رفقای سفرکرده، حریف مسکن ها نبود. حاج داوود هرآنچه را که برای دفاع وطن و مقابله با استبداد بلد بود، خرج کرده بود. شانه هایش از ستاره های طلایی درجه خالی بود اما پس از شهادت، عنوان سردار در پیشوند نامش از سوی رهبر معظم انقلاب، پیوست شد. حالا او چه بخواهد چه نخواهد، سردار بی ستاره ای است که رفقا و هم رزمانش هر بار با شنیدن نام او، تمام قد ایستاده و به احترام تمام رشادت هایش، سلام نظامی می دهند.

کارتون شهر

رضا جنگی

رئیس اتحادیه تولید کنندگان و صادرکنندگان فرش دستباف:
عایدی ترکیه از تعمیر فرش های ایرانی ۲ برابر کل صادرات فرش کشورمان است.

روایت روز

آن رویای آبکی ما

وحید حسینی
داستان نویس

عاشق برنامه کودک تلویزیون و دوستدار سینما بودم و می خواستم آینده هنرپیشه شوم. کاری نداشتم به این مد دکتر و خلبان شدن که در پاسخ خیلی از بچه ها به سؤال «در آینده می خواهید چه کاره شوی؟» دیده می شد. توی بازی های کودکانه اسمم علی بود که شخصیت یک فیلم جنگی بود و می رفت جبهه. گمانم از کلاس چهارم دبستان هم تحت تأثیر نمایش های مناسبتی دانش آموزی به فکر افتادم نمایش بازی کنم. طراح قصه و کارگردان و بازیگر نقش اولش خودم می شدم. متن ها آمیزه مضحکی بود از داستان فیلم های فارسی و برنامه های طنز و فکاهی رادیو و تلویزیون! یک بار در یک بازی کودکانه زنگ تفریح، شدیم آدم های فیلم هندی «شعله».

این بار من جبارسینگ بودم و خانم بستنی هم چون هیچ پسری حاضر نبود نقش دختر بازی کند، موجودی خیالی بود! در دوره راهنمایی، با رقیب بی حال خودم روبه رو شدم. شاگردی تنبل که نمایش هایش بیشتر از کارهای گروه ما از مخاطب خنده می گرفت. نمایش واقعی هم که از دید ما باید درست و درمان مخاطب را می خنداند! کلاس دوم راهنمایی، مثل آرزوی دکتر و خلبان شدن، چیزهای دیگری هم مد شده بود. مثلا پیش بردن کار خود با گریه و قهر کردن با هم کلاست. گمانم نصف کلاس با هم قهر بودند. یک بار دبیر باابهت علوم، یکی از شاگردها، رفیق صمیمیِ بی حال، را کتک زد. دماغو که بچه بامرامی بود برخاست و اعتراض کرد و بعد سرش را طبق مد رایج کلاس روی میز گذاشت و نقش گریه کردن را بازی کرد. اما دبیر به جای متأثر شدن از جوان مردی اش او را کتک مفصلی زد! یک بار هم نمی دانم سر چی بود که من و دماغو با هم قهر کردیم. آخرین نمایش عمرم را سال اول دبیرستان بازی کردم. بعد فهمیدم علاقه اصلی ام بازیگری نیست. شاید هم بالغ و مغرورتر شده بودم و نمی خواستم به قیمت دلقک خطاب شدن، محبوبیت کسب کنم.

شاید چهارپنج سال بعد، بی حال را توی اتوبوس دیدم. سلام کردم و گفتم هنوز با من قهری؟ ظاهر تمیز و آراسته ای داشت. لب گزید که یعنی اختیار دارید! شده بود نوعی فعال فرهنگی. من دکتر نشدم اگرچه برای تأمین آینده شغلی ام رفتم رشته علوم تجربی. بعد فهمیدم با روحیاتم سازگار نیست. در دانشگاه چیزی خواندم تا وکیل شوم که نشدم. حالا نه دکترم نه وکیل، چیزی هستم که با همه سختی هایش دوستش دارم، داستان نویس روزنامه نگاری که درآمد بالا ندارد اما مثل هم شاگردی بی حالش علاقه واقعی و حقیقی خود را پیدا کرده است.

شوخی بی شوخی

کدام اینترنت بهتر است؟

مهدی محمدی
طنزپرداز

موضوع انشا: اینترنت پرسرعت بهتر است یا کم سرعت؟

- اینکه پرسیدن ندارد مخصوصا که تجربه و تاریخ نشان می دهد همیشه سرعت کم از سرعت زیاد بهتر است.
- الان وقت هایی که تلویزیون فوتبال یا والیبال زنده پخش می کند برخی صحنه های آهسته را شانزده، هفده بار نشان می دهد که نشانگر آن است آهسته بودن مهم تر است حتی اگر صحنه های حساس بازی را تماشاگر از دست بدهد.
- همین لاک پشت را ببینید! چون همیشه سرعتش کم است تا صد سال هم عمر می کند اما خرگوش که همیشه در حال ورجه و همچنین وورجه است در بهترین حالت ده، دوازده سال عمر می کند.
- اگر سرعت زیاد خوب بود توی کوچه ما ده، بیست تا سرعت گیر ساخته نمی شد ولی چون سرعت کم بهتر است تعداد آن ها هر سال از سال قبل بیشتر می شود.
- خلاصه سرعت کم خیلی خوب است در حوزه اینترنت! اگر سرعت اینترنت کم باشد این طوری بسته های اینترنتمان دیرتر تمام می شود. همچنین جذابیت اینترنت به خاطر افت سرعت از بین می رود و بخش کمتری از هزینه های خانوار صرف اینترنت خواهد شد.
- سال ها پیش هنگامی که معلممان می گفت مشق هایت کو؟ می گفتم مشق هایم را با مداد سفید نوشته ام. متأسفانه هوش و درایت معلمان زیاد بود و متوجه می شدند که کلا مشق ننوشته ام. اما اکنون بهانه اینترنت کم سرعت باورپذیرترین بهانه است که برای ارسال نکردن تکالیف به معلم یا غیبت در امتحان آنلاین می توان به کار برد و معلمان به صورت پیش فرض این بهانه را قبول دارند.
- اینترنت کم سرعت باعث می شود زود قضاوت نکنیم و اگر کارمند اداره ای گفت باید صبر کنید تا سایت بالا بیاید منظورش را با پوست و گوشت و استخوان و بقیه اعضای داخلی بدنمان درک کنیم.
- اگر سرعت اینترنت کم باشد، سرعت چت هم کم می شود بنابراین اگر حین چت دعوایی اتفاق افتاد ممکن است ارسال پیام طول بکشد و دو طرف بی خیال ادامه دعوا شوند.
- در پایان امیدوارم مسئولان سرعت اینترنت را باز هم کمتر کنند و حتی اگر شد به صفر برسانند.

مناجات و حکایات

آن متمکن به کرامات و حقایق و آن متعین به اشارات و دقایق، آن مقبول طوایف، آن مخصوص لطایف، آن در مرغزار عشق و عقل، ابوعبدا... محمدبن فضل رحمة ا... علیه از کبار مشایخ خراسان بود و ستوده همه بود و در ریاضیات و رنج بی نظیر بود و درفتوت و مروت بی همتا بود و مرید خضرویه بود و ترمذی را دیده بود و بوعثمان حیری را بدو میلی عظیم بود چنان که یک بار بدو نامه نوشت که علامت شقاوت چیست گفت: سه چیز؛ یکی آنکه حق تعالی او را علم روزی کند و از عمل محروم گرداند. دوم، آنکه عمل دهد و از اخلاص محروم کند. سوم، آنکه صحبت صالحان روزی کند و از حرمت داشت ایشان محروم کند.

تذکره الاولیا/ بخشی از ذکر محمد فضل قدس ا... روحه العزیز

جور واجور

مشتری، پس از ۱۴۲ سال

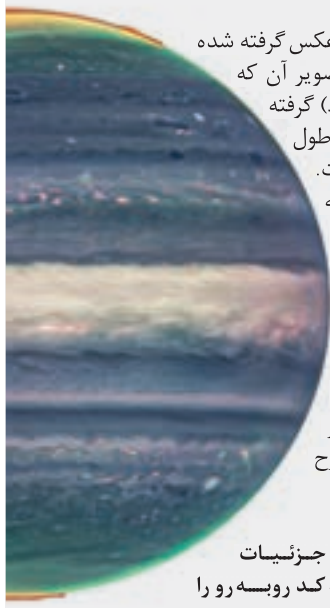

یک ستاره شناس با مقایسه اولین عکس گرفته شده از سیاره مشتری با جدیدترین تصویر آن که تلسکوپ فضایی جیمز وب (JWST) گرفته است، پیشرفت فناوری های نجوم در طول ۱۴۲ سال گذشته را متذکر شده است.

اولین عکس از سیاره مشتری که همه ما در کتاب های درسی آن را دیده ایم در سال ۱۸۷۹ از سوی یک ستاره شناس ایرلندی به نام «اگنس مرلی کلرک» گرفته شده است و اما عکس امروزی در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۲۰۲۲ (۵ مرداد) گرفته شده که در آن حتی شفق های مشتری که در حال رقص بر فراز هر دو قطب آن هستند، با وضوح بسیار خوبی دیده می شود.

برای مطالعه جزئیات بیشتر این مقاله کد روبه رو را اسکن کنید.

عکس روز

کارخانه آسفالت شهید مجیدی مشهد

کارخانه آسفالت شهید مجیدی سازمان عمران شهرداری مشهد می تواند روزانه ۳۰۰۰ تن آسفالت تولید کند. این مجموعه اصلی ترین مرکز تامین آسفالت معابر شهر مشهد به شمار می آید و به زودی با ارتقا تجهیزاتش به تنها تولید کننده آسفالت پلیمریزه کشور تبدیل می شود.

عکس: سعید گلی | فوتوشهر